

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### خلاصه نظریه محقق نائینی در مورد امکان جریان اصول عملیه در تمام اطراف علم اجمالی:

بحث در این بود که آیا ثبوتاً امکان جریان احکام ظاهری در اطراف علم اجمالی وجود دارد یا خیر؟ کلام و نظریه‌ی مرحوم نائینی را بیان کردیم که ایشان احکام ظاهری را سه قسم کردند. فرمودند قسم اول آن اصول عملیه‌ای است که ضدیت با علم اجمالی دارد و مضافاً با علم اجمالی است و برای این قسم اول فقط يك مثال دارد و مثال دیگری هم در کار نیست و آن اصالة الاباحه در دوران بین محذورین است که توضیح دادیم. و قسم دوم فرمودند گاهی اوقات بعضی از اصول عملیه آن مجعول در مورد آنها قصور از شمول دارد، مثل اصول تنزیلیه، در اصول تنزیلیه مجعول نازل منزله‌ی واقع قرار داده شده و مثلاً در باب استصحاب شارع می‌گوید یقین سابق را الآن در فرض شك به منزلة الواقع قرار بده. و در نتیجه در اصول تنزیلیه يك نوع احراز وجود دارد و این احراز با احراز وجدانی قابل جمع نیست، ولو احراز تعبّدي است، اما شارع نمی‌تواند ما را متعبد کند به این احراز و این احراز تعبّدي با احراز وجدانی قابل جمع نیست. در قسم سوم اصول غیر تنزیلیه، فرمودند در آنجا هیچ کدام از اشکال‌های مذکور مطرح نمی‌شود. اگر اصول غیر تنزیلیه مثل برائت، اصالة الحلیه و اصالة الاباحه، اصالة الطهارة، مستلزم مخالفت عملیه‌ی قطعی نباشد اشکالی در جریانش در اطراف علم اجمالی وجود ندارد. این خلاصه‌ی نظریه‌ی مرحوم نائینی است که توضیحش را مفصل عرض کردیم.

اینجا هم امام رضوان الله علیه بر مبنای نائینی اشکال دارد و هم مرحوم آقای خوئی و هم جمع دیگری، این مقداری که من تفحص کردم کسی این نظریه را از مرحوم نائینی نپذیرفته است. اول ما اشکالات امام را اینجا بیان کنیم؛

### اشکالات امام رضوان الله علیه بر نظریه محقق نائینی:

امام رضوان الله علیه بر حسب آنچه که در تهذیب جلد سوم در صفحه 196 آمده دو اشکال بر نظریه محقق نائینی وارد کرده اند؛

**اشکال نخست:** اولاً نسبت به اصول غیر تنزیلیه می‌فرمایند این مخالفت عملیه‌ی قطعی چون مخالفت با حجّت است اشکالی ندارد، مخالفت عملیه‌ی قطعی اگر مخالفت با يك تکلیف معلوم باشد اشکال دارد، اما مخالفت با يك حجّت معلوم اشکالی ندارد.

ایشان بین علم به حجت و علم به تکلیف فرق گذاشتند و اینجا هم همین مطلب را در ردّ مرحوم نائینی می‌آورند اما عرض کردیم و خودشان هم فرمودند این يك مطلب عرفی نیست بلکه يك دقت عقلي است و ما نمی‌توانیم در اینجا این دقت عقلي را پیاده کنیم،

عرف در اینجا می‌گوید این معصیت است، چه مخالفت با حجت، چه مخالفت با تکلیف، عرف هر دو را معصیت می‌داند.

**اشکال دوم:** اما اشکال دوم که اشکال مهم‌تری است، می‌فرمایند اینکه شما استصحاب را از اصول محرز قرار دادی و از اصول تنزیلیه قرار دادی را ما قبول نداریم، زیرا نمیتوان چنین مطلبی را از روایات باب استصحاب برداشت کرد. اگر استصحاب بخواهد يك اصل تنزیلی و اصل محرز باشد معنایش این است که کسی که قبلاً یقین به طهارت داشته، الآن شك دارد، شارع بگوید این شك خود را كالعدم فرض کن و برای آن یقین سابق آثار واقع فرض کن و الآن تو تعبداً من حیث الواقع طهارت داری، می‌فرماید ما وقتی ادله‌ی استصحاب را مراجعه می‌کنیم، از ادله‌ی استصحاب چنین مطلبی استفاده نمی‌شود. و البته جای بحث این مطلب که آیا از ادله‌ی استصحاب استفاده‌ی اصل تنزیلی بودن که بگوئیم استصحاب می‌گوید آن متیقن سابق را به منزله الواقع قرار بده، آیا چنین چیزی از

ادله‌ی استصحاب استفاده می‌شود یا نه؟ وقتی ان شاء الله به بحث استصحاب رسیدیم، روایات استصحاب را وقتی بررسی کنیم آنجا باید بگوئیم ولي اجمالاً وقتی ما يك نظری به هم‌هی روایات استصحاب داشته باشیم حق با امام است که اصلاً روایات استصحاب می‌گوید شما فعلاً بر همان یقین سابق خود باش، آن یقین سابق را نقض نکن، آثاری که بر آن یقین سابق بار می‌کردی حالا هم بار بکن، اما اینکه بمنزله الواقع قرار بده و بگوید این الآن تعبداً عنوان واقع را دارد، از استصحاب استفاده نمی‌شود.

پیش از این گفته شد که مطابق نظر محقق نایینی بین اصول عملی تنزیلی و غیر تنزیلی دو تفاوت وجود دارد. در استصحاب شما بنای عملی‌تان را در یکی از دو طرف شك می‌گذارید و الآن شك داری آن وضوی یقینی سابق بهم خورد یا نخورد؟ استصحاب می‌گوید بگو بهم نخورد، يك طرفش را می‌گوید، اصالة الطهارة که شك می‌کنید این پاك است یا نجس، می‌گوید بگو پاك است، يك طرفش را بگیر! هم اصل تنزیلی و هم غیر تنزیلی مشترك است در اخذ به أحد الطرفين عملاً، اما در اصل تنزیلی آن احد الطرفين را شارع می‌گوید به عنوان الواقع به آن نگاه کن، در غیر تنزیلی نه، فقط همان صرف بنای عملی است، مجرد بنای عملی است و به عنوان الواقع نیست این فرق اول. و فرق دوم هم که گفتیم از همین فرق اول ناشی می‌شود؛ در اصول تنزیلیه شك كالعدم می‌شود، مُلَقی می‌شود، شارع می‌گوید گویا تو شك نکردی، وقتی می‌گوید تو احراز تعبدی داری یعنی الآن تعبداً شك نداری. اما در اصول غیرتنزیلیه القای شك نیست، شك تو هنوز باقی است ولي عملاً به یکی از دو طرف شك باید عمل کنی.

شما باید ببینید بعداً که به روایات استصحاب رسیدیم، آیا از این روایات این دو تا ملاک در اصل تنزیلی استفاده می‌شود؟ خصوصاً ملاک اول، چون گفتیم ملاک دوم هم ناشی از ملاک اول است، آیا استصحاب می‌گوید شما آن یقین سابق را الآن به منزله الواقع اخذ کن یاخیر؟ تنزیلی از همین کلمه‌ی منزله است چون گاهی اوقات می‌گوئید این اصطلاحات از کجا آمده؟ مرحوم نائینی می‌گوید روایات استصحاب دلالت دارد یقین سابق را در فرض شك به منزله الواقع قرار بدهد، یعنی تو الآن واقعاً یقین به طهارت داری، منتهی این می‌شود یقین تعبدی نه یقین وجدانی. آیا از روایت استصحاب چنین مطلبی استفاده می‌شود؟ به نظر ما هم چنین چیزی استفاده نمی‌شود. قبلاً هم در سال‌های گذشته ما این بحث را به يك مناسبت‌هایی اشاره کردیم، در بعضی از مباحث سابقه، در همان بحث حکم ظاهری و واقعی، آنجا چون مرحوم نائینی در جمع بین حکم واقعی و ظاهری یکی از راه‌هایی که مرحوم نائینی دنبال کرد همین مسئله‌ی تفصیل بین اصل تنزیلی و غیرتنزیلی است. در آنجا هم ما به مرحوم نائینی می‌گفتیم استصحاب از اصول تنزیلیه نیست.

پس فعلاً اینجا همین مقدار نظر ما را داشته باشید، اما باز اثبات و تفصیل آن را یادداشت بفرمایید در اول بحث استصحاب وقتی بخواهیم روایات استصحاب را بخوانیم از آن روایت استصحاب آیا این استفاده می‌شود یا نه؟ امام رضوان الله علیه

می‌فرمایند ما در دوره‌ی اول اصولمان که آنچه که در کتاب انوار الهدایه‌ی امام به قلم شریف‌شان آمده، این دوره‌ی اول اصولی است که به قلم خود امام نوشته شده، می‌فرمایند در دوره‌ی اول ما یک راهی را بیان کردیم برای اینکه استصحاب عنوان اصل تنزیلی را داشته باشد اما می‌فرمایند در این دوره از آن عدول کردیم، حرفی هم که آنجا زدیم حرف درستی نیست. (انوار الهدایه جلد 2 صفحه 192 و 193).

آن مطلبی که امام آنجا فرمودند این است که می‌فرمایند بگوئیم روایات استصحاب، حالا بد نیست اجمالی از آن گفته شود ولو اینکه عرض کردم بحث مفصلی است، می‌فرماید بگوئیم روایات استصحاب که می‌گوید «لا تنقض الیقین بالشک» معنایش این است که حرام است عملاً نقض یقین کنی، وقتی که نهی می‌کند معنایش این است که حرام است این کار را انجام بدهد، حرمت نقض یقین یعنی چه؟ یعنی اینکه آثار یقین را در زمان شک مترتب کن. یقین مگر کاشف از واقع نیست؟ هر یقینی کاشف از واقع است، شما وقتی می‌گوئید من علم دارم به اینکه فلان حادثه واقع شده یعنی الآن واقع برای شما مکشوف است، مگر اینکه ادعای دروغی کنید و الا کسی که می‌گوید من علم دارم زید زنده است، یعنی واقع را می‌بینم و برای من روشن است، وقتی روایات استصحاب می‌گوید آثار یقین را عملاً در ظرف شک بار کن، یقین هم طریق به واقع است، در نتیجه این روایات استصحاب گویا می‌خواهد بگوید تو طوری به یقین سابق عمل کن کأنه هو الواقع.

عبارت امام رضوان الله:

«عامل معامله الیقین و رتب آثاره فی ظرف الشک، و معنی ترتیب آثاره و العمل علی طبقه أن يأتي بالمشكوك فيه فی زمان الشك مبنيًا علی أنه هو الواقع.» [1]

پس خلاصه‌اش این شد که روایات استصحاب می‌گوید آثار یقین را بار کن، یقین هم کاشف از واقع است پس شارع می‌خواهد بگوید تو الآن هم به یقین بما أنه واقع عمل کن و باز یک عبارة أخرایی برایش می‌گوید که این عبارة أخرایا گاهی اوقات از رسائل که شما می‌خواندید و بعبارة أخرى و الحاصل، بعضی فکر می‌کنند که این تکرار است! نه، اینها از کلمات بزرگان یک نکات علمی وجود دارد همیشه به این عبارة أخرایا بیشتر از اصل مطلب توجه کنید.

می‌فرماید «و إن شئت قلت: إن هذا الأصل إنما اعتبر لأجل التحفظ على الواقع في ظرف الشك» [2] استصحاب معتبر شده برای اینکه شما در ظرف شک تحفظ بر واقع کنید. ملاک در اعتبار استصحاب تحفظ بر واقع است، یعنی اگر بپرسیم که شارع چرا استصحاب را معتبر کرده، چرا فرموده اگر یک جایی قبلاً یقین داشتی و حالا شک داری، بر طبق یقین خود عمل کن؟ «لأجل التحفظ على الواقع» برای اینکه این یقین شما را به واقع می‌رساند، برای حفظ واقع شارع آمده استصحاب را معتبر کرده، پس حجیت الاستصحاب ملاکش تحفظ بر واقع است. پس شما هر جا می‌خواهید استصحاب کنید گویا می‌خواهید واقع را حفظ کنید و متعبد به واقع شوید.

می‌فرمایند ما این بیان را در دوره‌ی اول اصولمان ذکر کردیم اما می‌فرمایند الآن به نظر ما این بیان اشکال دارد، عمده‌ی اشکال این است که این کسی که متیقن است و یقین دارد؛ الآن که بر یقینش عمل می‌کند آیا به عنوان أنه الواقع عمل می‌کند، یا به عنوان صرف یقین سابق عمل می‌کند. ایشان می‌فرماید به صرف اینکه قبلاً یقین داشته عمل می‌کند، نمی‌آید به یقین بما أنه الواقع عمل کند، می‌فرمایند اصلاً توجهی به واقع ندارد. کسی که متیقن است این متیقن عمل می‌کند به یقینش، «لا بما أنه الواقع» بعبارة أخرى می‌فرماید «ویأتي بالواقع بالحمل الشائع فمعني لا تنقض هو ترتيب آثار القطع الطريقي أي ترتيب آثار المتیقن لا ترتيب آثاره علي أنه الواقع» [3] وقتی شارع می‌گوید «لا تنقض الیقین بالشک» یعنی آثار یقین را الآن بیاور، اما نه «علي أنه الواقع» همه‌ی حرفها و همه‌ی دعوها سر همین است، نائینی می‌خواهد بفرماید استصحاب می‌گوید آثار یقین را الآن بیاور به

عنوان الواقع. امام و تابعین ایشان می‌فرمایند نه، روایت استصحاب می‌گوید تو آثار یقینی را الآن بیاور چون قبلاً یقین داشتی نه اینکه الآن واقعاً همین است، «بما أنه الواقع» دلالت ندارد.

یقین دو جهت دارد، شما يك وقت می‌گوئید یقین طریقاً إلى الواقع است، به وسیله یقین واقع را نگاه می‌کنید، يك وقت می‌گوئیم در ظرف یقین چه آثاری را بر یقین بار کردید؟ وقتی یقین داشتید پشت سر این آدم نماز خواندید، یقین داشتید به عدالتش و پشت سرش نماز خواندید، الآن که شك در عدالت داری روایات استصحاب می‌گوید قبلاً یقین داشتی نماز می‌خواندی و حالا هم پشت سرش نماز بخوان ولي حالا نمی‌گویم تو این را به عنوان الواقع عادل بدان، البته اینکه می‌فرمایید درست است در یقین وجدانی ما بین یقین وجدانی و واقع نمی‌توانیم تفکیک کنیم، شما وقتی یقین داری زید هست واقع برایتان روشن است، ولي یقین تعبّدي را می‌شود از واقع جدا کرد، بگوئیم شارع می‌گوید آثار یقین را برایش بار کن، آثار یقین ملازمه ندارد با اینکه بگوئیم این طریق إلى الواقع هم هست.

تا اینجا این اشکال که اصلاً استصحاب اصل محرز نیست، اشکال مهمی که امام دارند و برخی مثل صاحب کتاب منتهی الاصول، ایشان هم این اشکال را دارند، آقایان حتماً کتاب منتهی الاصول را دارید جلد پنجم صفحه 67؛ اشکال این است که امام به مرحوم نائینی می‌فرمایند حالا سلّمنا استصحاب از اصول محرز است، حالا ما بر فرض بیائیم این را از شما قبول کنیم که استصحاب از اصول محرز است، ولي این نتیجه‌ای که گرفتید؛ که الاحراز التعبّدي لا یجتمع مع الاحراز الوجداني، ما این حرف را قبول نداریم، چرا لا یجتمع؟ مگر در موارد حکم ظاهری و واقعی، در جمع بین این دو حکم بگوئیم لا مانع من الاحراز التعبّدي و الاحراز الوجداني معاً، اینها یجمعان. الآن شما احراز وجدانی تان این است که یکی از این دو تا نجس است، یعنی فی الواقع در لوح محفوظ اجتناب عن النجس گریبان شما را گرفته، حالا اگر شارع بگوید در اطراف علم اجمالی هم در این طرف اصالة الطهارة را جاری کن و هم در آن طرف اصالة الطهارة را جاری کن، این می‌شود يك احراز تعبّدي. احراز تعبّدي به عنوان حکم ظاهری است. هر جوابی که شما مرحوم نائینی در جمع بین حکم ظاهری و واقعی می‌دهید همان جواب را هم باید در اینجا مطرح کنید.

و این مطلب را يك مقداری توضیح می‌دهند ولي لبّ آن همین است که ما بیان کردیم، می‌فرمایند «فلو علمنا بوقوع نجاسة في واحد من الإناءین، فالتعبد بكون كل واحد ظاهراً واقعاً لا ینافی العلم الإجمالي بكون واحد منهما نجساً یقیناً، لأن المنافاة ان رجع إلى جهة الاعتقاد و ان الاعتقادین لا یجمعان» شما می‌خواهید بگوئید این دو اعتقاد با هم نمی‌سازد، جواب می‌دهیم این دو اعتقاد که وجدانی نیست، اگر این دو اعتقاد در عرض هم بود و وجدانی بود اشکال دارد، «وفیه إن الحديث من باب الاستصحاب حديث تعبّد لا اعتقاد واقعی» حدیث اعتقاد واقعی نیست «وهو» یعنی تعبّد «یجتمع مع العلم بالخلافه اجمالاً إذا كان للتعبد في المقام اصل عملي لو سلّم عن بقية الاشکالات من كونه ترخيصاً في المراثیه أو موجباً للمخالفة العملية» بعد می‌فرمایند احتمال دوم این است که بگوئید این تعبّد از حکیم صادر نمی‌شود «و ان رجع إلى ان هذا التعبد لا یصدر من الحکیم مع العلم الوجداني ففیه ان الممتنع هو التعبد بشيء في عرض التعبد على خلافه، و اما التعبد في ظرف الشك على خلاف العلم الإجمالي الوجداني فلا» چون حکم ظاهری در طول حکم واقعی است و در عرض آن نیست! شارع بگوید واقع اینطور يك حکم ظاهری در عرض او قرار بدهد، چنین تعبّدي از شارع محال است ولي اگر گفتیم این تعبّد در طول حکم واقعی است چنین چیزی استحاله ندارد و حق با ایشان است. عرض کردم صاحب کتاب منتهی در يك سطر می‌گوید «التعبّد الاجمالي الاحراز التعبّدي، الاحراز التعبّدي یجتمع مع الاحراز الوجداني» تعبیر ایشان این است که هو لا یری بعثاً في التعبّد، هو یعنی وجدان، مع العلم الاجمالي بالخلاف، چرا؟ لأن التعبّد خفيف المعونه، این اشکالاتی است که امام رضوان الله علیه کردند، هر سه اشکال هم غیر از آن اشکال اول که خودشان از آن عدول کردند ولي اشکال دوم و سوم هم به نظر ما اشکالات واردي است، قبلاً هم این اشکالات بوده.

حالا يك كلامي هم مرحوم آقاي خوئي در اینجا دارند این را ملاحظه کنید.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

---

[1]. انوار الهداية، (تهران، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، 1415 ق)، ج 2، ص 192.

[2]. همان، ص 193.

[3]. همان .